مراتب معرفت و نقش انبیاء علیهم السلام در احیای فطرت

در پایان جلس قبل، [یکی از حاضران] مطلبی را فرمودند. بعد برای توضیح مطلبی که در مباحث فرموده بودند، این برگه را به من دادند. بنده، فرمایش ایشان را محضر شما میخوانم. بحث خوبی را مطرح کردهاند. فرمودهاند:

> **«سر کلاس مطالبی را مطرح کردم؛ متأسفانه نشد منظور خودم را کامل برسانم. اگر انبیاء و اوصیاء سلام اللّه علیهم نبودند، امکان معرفت خداوند متعال با ابزار دست ما ممکن نبود»[1].**

بحث ما ذیل حدیث بیست و نهم توحید صدوق بود. حضرت علیه السلام فرمودند:

> **«عن أبي عبد اللّه عليه‌السلام ، أنّه كان يقول : الحمد للّه الذي لا يحس ، ولا يجس ، ولا يمس ، ولا يدرك بالحواس الخمس ، ولا يقع عليه الوهم ، ولا تصفه الألسن ...»[2].**

حضرت علیه السلام فرمودند: با ابزارهایی که بشر دارد، نمیتواند خدا را بشناسد. «لا يحس ، ولا يجس ، ولا يمس ، ولا يدرك بالحواس الخمس»؛ راهها بسته شد. «ولا يقع عليه الوهم»؛ وهم هم نمیتواند خداوند متعال را درک کند. در روایت دیگری هم بود که عقل قاصر و متحیر است. پس ابزاری که بشر دارد و خداوند متعال به دست او داده، قاصر است و نمیتواند. بنابراین چطور خداوند را بشناسد؟!؛ از اینجا است که انبیاء و اوصیاء علیهم‌السلام، از ناحیه خداوند متعال آمدهاند تا زمینه را برای بشر فراهم کنند. اگر زمینه را فراهم نکرده بودند، بشر طالب مجهول‌ِمطلق شده بود که میگویند محال است. [به بیان دیگر] اصلاً به فکر نمیافتاد. آنها تذکر دادهاند و زمینه را فراهم کردهاند، وقتی زمینه فراهم شد، آن وقت دیگر فطرت فعال میشود و همه حرفهای بعدی میآید. این فرمایش ایشان، ذیل حدیث شریف است. حدیث شریف میگوید: ابزار کارآیی ندارد، خب، وقتی کارآیی ندارد، پس چطور معرفت میآید؟!؛ اصل شروع کار باید از ناحیه انبیاء الهی باشد. لذا فرمودند: «اگر انبیا و اوصیا سلام اللّه علیهم نبودند، امکان معرفت خداوند متعال، با ابزار در دست ما، ممکن نبود. عدم امکان معرفت با حواس و عقول، صریحاً در روایت «لایحس و لایجس» ذکر شده است». در ادامه میفرمایند:

>

> **«در باب معرفت فطری که در درس مطرح شد، این نکته به نظر قاصرم می رسد که هر چند طبق آیات و روایات، حتما معرفت فطری ثابت هست و راه شناخت هم منحصر در آن است، طبق روایت عَنْ أَبِي عَبْدِ اللَّهِ عَلَيْهِ السَّلَامُ: فِي قَوْلِهِ عَزَّ وَ جَلَّ: وَ إِذْ أَخَذَ رَبُّكَ مِنْ بَنِي آدَمَ مِنْ ظُهُورِهِمْ ذُرِّيَّتَهُمْ وَ أَشْهَدَهُمْ عَلَى أَنْفُسِهِمْ أَ لَسْتُ بِرَبِّكُمْ قالُوا بَلى قُلْتَ: مُعايَنَةً كانَ هذا؟ قالَ: «نَعَمْ، فَثَبَتَ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ، وَ لَوْ لا ذلِكَ لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خالِقُهُ وَ رازِقُهُ، فَمِنْهُمْ مَنْ أَقَرَّ بِلِسانِهِ فِي الذَّرِّ وَ لَمْ يُؤْمِنْ بِقَلْبِهِ، فَقالَ اللَّهُ تَعالَى: فَما كانُوا لِيُؤْمِنُوا بِما كَذَّبُوا مِنْ قَبْلُ» .**

«... قُلْتَ: مُعايَنَةً كانَ هذا؟»؛ عالم ذر را می‌گوید. **«قالَ: نَعَمْ، فَثَبَتَ الْمَعْرِفَةُ وَ نَسُوا الْمَوْقِفَ وَ سَيَذْكُرُونَهُ»**؛ ضمیر «ه» به موقف بر می‌گردد. معرفت که ثابت است، آن جا است که یادشان رفته است. **«وَ لَوْ لا ذلِكَ»**؛ اگر آن معرفت باطن نبود، **«لَمْ يَدْرِ أَحَدٌ مَنْ خالِقُهُ وَ رازِقُهُ»**.

بعد می فرمایند:

> **«لکن سوال بنده این جا است که توجه به این معرفت فطری، بدون انبیا و اوصیا سلام الله علیهم ممکن می‌شود یا خیر؟؛ یعنی اگر زمین از حجت خالی بود، آیا کسی با تمام ابزار فطرت و عقل و حواس، اصلا امکان توجه به خدا را پیدا می‌کرد یا حتما نیاز به تذکر حجت الهی هست؟ شاید این دست روایات که عبارات «بنا عبد الله» و «بنا عرف الله» و «لولانا ما عرف الله» را هم بتوان شاهد بر این مطلب گرفت که با اطلاق نهی، تمام مصادیق معرفت خدا، بدون واسطه حجج الهی نفی شده به عنوان نمونه در روایت آمده ...»**

حدیثی را می‌آورند که این عبارت در آن هست: **«لَوْلا هُمْ ما عُرِفَ اللَّهُ وَ لا يُدْرَى كَيْفَ يُعْبَدُ الرَّحْمَنُ...»**. در ادامه می‌فرمایند:

> **«این آیه شریفه «كانَ النّاسُ أُمَّةً واحِدَةً فَبَعَثَ اللّهُ النَّبِيِّينَ مُبَشِّرِينَ وَمُنْذِرِينَ» همراه با روایات ذیلش از تفسیر البرهان هم دالّ بر این است که مردم بدون انبیاء، امت واحده در ضلالت و کفر بودند با اینکه همگی معرفت فطری را داشتند».**

بنده عرض کردم، ذیل همین حدیثی که مشغول هستیم، در نقل دیگری، ذیل حدیث هفدهم دارد: «حیث ما یبتغی یوجد». ایشان می‌فرمایند:

> **«و [از] عبارت «حیث ما یبتغی یوجد» هم که در درس به عنوان شاهد جناب استاد بیان فرمودید هم این طور متوجه می شوم که [شاهد و دلیلی برای] در این عرض [بنده] نیست؛ چون ابتغی، نحوای طلب است و طلب بدون علم و التفات و لو اجمالی به مطلوب، حاصل نمی-شود؛ پس برای همین ابتغی هم نیاز به تذکر نسبت به آن معرفت فطری از جانب حجج اللّه سلام اللّه علیهم وجود دارد و در دیگر ادله معرفت فطری هم به همین صورت».**

«... چون ابتغی، نحوای طلب است»؛ ابتغاء، طلب کردن است، یک محرک باید در وجودش آمده باشد تا به‌دنبال خداوند متعال بلند بشود.

> **«و ماجرای سربازان روسی و آیات مرتبط با یاد خداوند [در] هنگام سختی‌ها، مثل غرق شدن کشتی و ... هم، دالّ بر معرفت فطری بدون تذکر نیست؛ چون همگی در ظرف تذکر هستند. مثلاً سربازان روسی، هر چند در کشور کمونیست پرورش یافته‌اند، اما همان ردهای ناتمام کمونیستها بر وجود خدا، که فرع بر دعوت انبیای سلام اللّه علیهم است - یعنی انبیای دعوت کرده‌اند که آنها هم متوجه شدند و در مقام رد کردن، بر آمدند - باعث توجه آن سربازها، به اصل چنین وجودی است.**

«... هم دالّ بر معرفت فطری بدون تذکر نیست»؛ و بودن ضمیمه مذکّر نیست ... **.«یعنی انبیاء علیهم السلام، دعوت کردند که آنها متوجه شدند و در مقام رد کردن بر آمدند»**؛ یعنی اصل تبلیغ، به آنها رسیده است.

این حاصل فرمایش ایشان است. ذیل فرمایش ایشان، [شاخه‌ای] در فدکیه ایجاد کرده‌ام و فرمایش ایشان را در آنجا آورده‌ام. در تتمیم و بسط و ذکر فروعاتش، تا جایی که برای بنده ممکن بود، در آنجا آورده‌ام. شما هم وقتی به این صفحه مراجعه کردید، هر چه که می‌توانید این بحث را گسترده کنید، در آنجا ارسال کنید. از آیات و از روایات تا این بحث ان شاء اللّه باز بشود. بنابراین اصل حرف ایشان این است: باید زمینه تذکر باشد.

در همین مباحثه، مطالبی مطرح شده بود؛ در این‌که معرفت خداوند متعال یک جور نیست. در روایات، انواعی از معرفت طولاً و عرضاً مطرح شده است. معرفت مراتبی دارد. معرفت، شعب عرضی دارد. حوزه‌های مختلفی دارد. برای هر کدام از اینها، روایات و ادله اثباتیه‌ای وجود دارد.

---

[1]. فدکیه.

[2]. شیخ صدوق، التّوحید، ج 1، ص ۷۵.

بازبینی #2
ایجاد شده 7 ژانویه 2025 15:35:43 توسط ... .
به روزرسانی شده 8 ژانویه 2025 14:55:54 توسط ... .